

اجتهاد پیامبر (ص)

سعید ضیائی فر

چکیده: یکی از مباحث کتاب‌های اصولی، اجتهاد پیامبر است. غالب اصولیان امامیه، معتزله، اشاعره و ظاهریه وقوع اجتهاد از سوی پیامبر در حوزه احکام شرعی را نفی کرده‌اند. در مقابل، گروهی دیگر، به اجتهاد پیامبر در حوزه احکام شرعی معتقد شده‌اند و برخی هم در این زمینه از اظهار نظر سرباز زده‌اند.

به گمان نویسنده، روشن نبودن مراد از اجتهاد و ویژگی‌ها و قلمرو اجتهاد از یک سو، عدم تبیین تفاوت‌های اجتهاد در حوزه احکام شرعی با اجتهاد در حکومت و قضاوت از سوی دیگر، و روشن نکردن مرز اجتهاد مصطلح با تشریح و تطبیق و تفریع از جهت سوم، باعث شده است که در این زمینه دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شود. از این رو، نویسنده در این نوشتار تلاش کرده است تا این مرزها را دقیقاً شناسایی و تعریف کند، تا ویژگی قلمرو اجتهاد به دقت معلوم شود. پس از نقل دیدگاه‌های مهم، ادله دو دیدگاه اصلی بررسی و در نهایت ثابت می‌شود که ادعای اجتهاد پیامبر، دلیل قابل اعتمادی ندارد.

کلید واژه‌ها: اجتهاد، ویژگی‌ها و قلمرو اجتهاد، روش‌ها و منابع اجتهاد، حکم برخاسته از اجتهاد، تشریح، تطبیق، تفریع، تلاش عقلانی، عدم نطق به هوی، ماورد فیہ الوحی، مالاوحی فیہ.

در آغاز لازم است اجتهاد و واژه‌های نزدیک به آن بررسی و سپس ویژگی‌های اجتهاد بیان شود تا دقیقاً محل بحث روشن گردد.

الف) تعریف اجتهاد

۱. واژه اجتهاد از جُهد یا جَهد گرفته شده است و این دو به معنای توان و مشقت است.^۱

اجتهاد از باب افتعال است و یکی از معانی این باب، کوشش است.^۲ هرگاه جهد که به معنای تلاش و مشقت است، به باب افتعال می‌رود، معنای آن تشدید می‌شود. بنابراین اجتهاد به معنای تلاش فراوان و به تعبیر دیگر، به کار بستن نهایت توان و همه نیرو است. به همین جهت، واژه اجتهاد در اموری به کار می‌رود که دشواری فراوانی دارد؛ به گونه‌ای که انسان باید همه تلاش و توان خود را برای انجامش به کار گیرد.^۳

۲. واژه اجتهاد در قرآن، نه به صورت مصدر، به کار رفته و نه به صورت

۱. برای نمونه ر.ک: المفردات، راغب اصفهانی، ص ۱۰۰، بی‌جا، دفتر نشر الكتاب، ۱۴۰۴ ق؛ المصباح المنیر، احمد فیومی، ص ۱۱۲، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۵ ق؛ لسان العرب، ابن منظور، ج ۲، ص ۳۹۵، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق/۱۹۸۸ م.

۲. صرف ساده، ص ۹۶، قم، انتشارات دارالعلم، ۱۳۶۱.

۳. برای نمونه ر.ک: الأصول العامة للفقہ المقارن، سید محمد تقی حکیم، ص ۵۴۴، قم، المجمع العالمی لأهل البیت، ۱۴۱۸ ق/۱۹۹۷ م؛ نهاية السؤل، جمال الدین اسنوی، ۵۲۴/۴، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۲ م؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ابن حزم اندلسی، ج ۸، ص ۱۳۳، بیروت، دارالافتاء الجدیدة، ۱۴۰۰ ق/۱۹۸۰ م.



فعل، ^۴ ولی مشتقات واژه «استنباط»^۵ و «تفقه»^۶ که نزدیک به اجتهادند، در قرآن به کار رفته اند. مشتقات واژه «تفقه» در مورد فهم دین^۷ و مشتقات واژه استنباط در فهم جریان ها و خبرهای امنیتی و سیاسی به کار رفته اند.^۸

۳. واژه اجتهاد در روایات فراوان به کار رفته است: گاهی اجتهاد در دین و اطاعت خداوند،^۹ گاهی به معنای اجتهاد در اصلاح نفس،^{۱۰} گاهی در معانی دیگر، و بیشتر در معنای اجتهاد در عبادت استعمال شده است،^{۱۱} ولی به معنای تلاش فراوان در فهم دین به کار نرفته است. آری، در روایتی آمده است: «إذا حکم الحاكم واجتهد فأصاب فله أجران».^{۱۲} نیز در کلام معاذ بن جبل

۴. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فزاد عبدالباقی، ص ۱۸۲ - ۱۸۳؛ قاهره، دارالکتب المصریة، ۱۳۶۴ ق. ولی به صورت مصدر و فعل ثلاثی و مزید به کار رفته است (ر. ک: همان).

۵. ر. ک: همان، ص ۶۸۸.

۶. ر. ک: همان، ص ۵۲۵.

۷. «فلولا نفر من کل فرقة طائفة لینفقوها فی الدین ولینذروا قومهم لعلهم یحذرون» (سوره توبه، آیه ۱۲۲).

۸. «وإذا جائهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به ولو ردهو إلى الرسول و إلى أولى الامر منهم لعلهم الذین یتنبطونه منهم» (سوره نسا، آیه ۸۳).

۹. برای نمونه ر. ک: بحار الانوار، ج ۴، ص ۶۲ و ج ۷۵، ص ۲۱۶.

۱۰. برای نمونه ر. ک: نهج البلاغه، نامه ۴۵، بند ۵. امام در نامه خویش به عثمان بن حنیف می آورد: «الا وان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطریه و من طعمه بقرصیه الا وانکم لاتقدرون علی ذلک ولكن أعیونی بوع و اجتهاد و عفة و سداد» در روایت دیگری آمده است: «لاتترك الاجتهاد فی اصلاح نفسک» (عیون الحکم و المواعظ، علی لیثی واسطی، ص ۵۲۶، قم، دارالحديث، ۱۳۷۶).

۱۱. برای نمونه ر. ک: بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۱. در روایتی آمده است: «کان رسول الله یجتهد فی العشر الأواخر ما لایجتهد فی غیره» (المجموع، محیی الدین نووی، ج ۶، ص ۳۷۶، بیروت، دارالفکر، بی تا) معالم المدرستین، سید مرتضی عسگری، ج ۱، ص ۸۰، بیروت، مؤسسة النعمان، ۱۴۱۰ ق، ۱۹۹۰ م.

۱۲. برای نمونه ر. ک: مسند احمد، بیروت، دارصادر، بی تا.



در پاسخ پیامبر که پرسید: اگر حکم مسئله‌ای را در کتاب و سنت نیافتی چه می‌کنی، آمده است: «اجتهاد رأی»^{۱۳} که هر دو مورد مربوط به باب قضاوت است و به معنای اجتهاد مصطلح نزدیک است، ولی با آن فرق دارد.

۴. اجتهاد در اصطلاح علم اصول به معنای نهایت تلاش در فهم حکم شرعی است^{۱۴} که در این نوشتار همین معنا محل بحث است و برای روشن شدن آن، ابتدا باید به دقت ویژگی‌ها و اقسام آن را بیان کنیم.

ویژگی‌های اجتهاد

اجتهاد ویژگی‌های متعددی دارد که در این نوشتار موارد مربوط به قلمرو بحث را مطرح می‌کنیم.

۱. تلاش عقلانی

همان‌طور که بسیاری از محققان علم اصول گفته‌اند، اجتهاد تلاشی

۱۳. برای نمونه: الاستیعاب، ابن عبدالبر قرطبی، ج ۳، ص ۱۴۰۴، شماره ۲۴۱۶، تحقیق علی محمد بجاوی، قاهره، نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزيع بی تا.

۱۴. واژه اجتهاد به معنای اصولی از قرن دوم تا هفتم منصرف به معنای فهم حکم از راه‌های ناصواب در نظر امامیه بود که معنایی مذموم داشت (برای نمونه ر. ک: الفصول المختارة، شیخ مفید، ص ۱۰۶، بیروت دارالمفید، ۱۴۱۴ ق/ ۱۹۹۳ م؛ الذریعة إلى اصول الشريعة، سید مرتضی، ج ۲، ص ۵۴۷، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶؛ العدة فی اصول الفقه، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۶۹۷، قم، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷ ق؛ سعود السعود، ابن طاووس حسنی، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۶۹ ق). ولی محقق حلی (م ۶۷۶ ق) صریحاً اجتهاد را به دو قسم مذموم (اجتهاد از راه رأی و قیاس)، اجتهاد مطلوب تقسیم کرد (ر. ک: معارج الاصول، ص ۱۷۹ و برای اطلاع بیشتر ر. ک: المعالم الجدیدة، سید محمدباقر صدر، ص ۲۳ به بعد).

عقلائی و غالباً نظری و همراه با استدلال است. ۱۵ بنابراین نظیر وحی و الهام از محدوده اجتهاد خارج است. پس وحی و الهام نقطه مقابل اجتهاد و تلاش عقلائی است و اگر کسی قائل به اجتهاد پیامبر (ص) یا امام (ع) باشد، در واقع معتقد است که پیامبر و یا امام نیز با تلاش عقلائی به حکمی از احکام الهی دست یافته است.

۲. کشف حکم شرعی

اجتهاد جهت و حیثیت کشف دارد، نه جعل و انشاء، به خلاف قانون گذاری و تشریح که جنبه و حیثیت جعل و انشاء حکم دارد؛ یعنی شارع در فعلی مصلحتی می بیند و گاهی دقیقاً به اندازه قلمرو آن فعل و گاهی گسترده تر یا محدودتر از آن، حکمی را به صورت دائم جعل می کند یا قانون گذاری برای کاری پیامدهای منفی می بیند. و بدان جهت آن را ممنوع می سازد. بنابراین تفاوت میان اجتهاد پیامبر (ص) و تشریح وی مشخص می شود. در این نوشتار از اجتهاد پیامبر بحث می کنیم، نه تشریحات وی که در جای دیگری از آن بحث کرده ایم. ۱۶

۱۵. برای نمونه، محقق حلی پس از تعریف اجتهاد به تلاش در استخراج احکام شرعی، در مقام تعلیل نظری بودن آن می گوید: «ادله شرعی بر اعتبارات نظری و عقلائی مبتنی است که غالباً از ظواهر متون دینی (کتاب و سنت) به دست نمی آید» (ر. ک: معارج الاصول، ص ۱۷۹، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۳) برخی از اصولیان اهل سنت هم بر این نکته تصریح کرده اند (برای نمونه ر. ک: مصادر التشریح فیما لانص فیہ، ص ۷، مصر، دارالکتاب العربی، بی تا).

۱۶. نگارنده در مقاله دیگری به نام «شئون پیامبر اسلام و نقش آنها در اجتهاد» از تشریح پیامبر (ص) بحث کرده است (ر. ک: مجله فقه، ش ۵۴، ص ۳۶ به بعد و نیز ر. ک: جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، سعید ضیائی فر، ص ۴۸۶ به بعد، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲).

۳. منابع اجتهاد

اجتهاد روش به کارگیری قواعد و ضوابطی است که به وسیله آنها حکم شرعی از منابع استخراج و استنتاج می‌شود. کتاب و سنت، دو منبع اصلی و تقریباً اجماعی اجتهاد است، ولی درباره منابع دیگر اتفاق نظری وجود ندارد. عقل، عرف، سیره عقلا، اجماع و... نیز از زمره منابع اجتهاد ذکر شده‌اند. اگر منابع اجتهاد در نهایت کتاب و سنت باشد، این اجتهاد برای فهم مراد شارع از لابه لای متون دینی خواهد بود و به تعبیری، اجتهاد در حوزه منصوصات است، ولی اگر به منابعی نظیر عقل و عرف به عنوان منبع نهایی نگاه شود، در نتیجه این اجتهاد در حوزه «مالا نص فیه» خواهد بود.

۴. تفاوت اجتهاد با تفریع

اجتهاد در اصطلاح شیعی بیشتر بازگرداندن حوادث و مسائل پیش آمده به یکی از عناوینی است که حکم آن در کتاب و سنت از پیش تعیین شده است، ولی در اصطلاح اهل سنت معنایی گسترده‌تر دارد؛ مثلاً با استفاده از قیاس، یک حادثه با حادثه مشابهی که حکمش منصوص است، مقایسه و حکم منصوص به غیر منصوص سرایت داده می‌شود.

هر دو معنای اجتهاد با تفریع تفاوت دارد. در تفریع یک مفهوم کلی به مفهوم جزئی تبدیل می‌شود. به تعبیر دیگر، برای یک مفهوم کلی که در کتاب و سنت آمده است، مفاهیم زیر مجموعه‌ای تعریف می‌شود (تفریع)؛ در حالی که در اجتهاد به تفسیر شیعی، موضوع شناسی و مصداق‌یابی صورت می‌گیرد؛ همان‌طور که در قیاس تلاش می‌شود تا برای موارد غیر منصوص، مصادیق منصوص مشابهی در شریعت یافت شود تا حکم مصادیق منصوص به مصادیق غیر منصوص سرایت داده شود. بنابراین می‌توان اجتهاد را درباره پیامبر (ص) نفی کرد، ولی گفت تفریع به معنای مذکور داشته است. برای

نمونه، در قرآن کریم از تعاون بر اثم و عدوان، نهی^{۱۷} یا فساد و فتنه مبغوض خداوند دانسته شده است.^{۱۸} این عناوین کلی اند و مفاهیم دیگری را در زیر چتر خود قرار می‌دهند و احتمال دارد که برخی از نهی‌های پیامبر (ص) بیانگر مفاهیم زیرین مبغوض باشد؛ مثلاً نهی پیامبر از فروش سلاح به اهل جنگ،^{۱۹} یکی از موارد و زیر مجموعه‌های تعاون بر اثم و عدوان باشد که در قرآن از آن نهی شده و پیامبر آن مفهوم کلی را بر این مورد تفریع کرده است. این قبیل تفریعات پیامبر داخل در اجتهاد مصطلح نیست و به فرض که کسی آن را داخل در اجتهاد بداند، اما مربوط به مبحث این نوشتار نیست.

۵. فرازمانی و فرامکانی بودن نتیجه اجتهاد

نتیجه اجتهاد، حکم کلی فرازمانی و فرامکانی است؛ یعنی حکم به زمان و مکان خاصی محدود نیست و در همه مکان‌ها و زمان‌ها معتبر است. میان اجتهاد در استنباط حکم شرعی فرعی کلی با اجتهاد در تطبیق و اجرای یک حکم که در قضاوت یا حکومت صورت می‌گیرد، تفاوت واضحی وجود دارد. در قضاوت درباره واقعه خاصی که در زمان و مکان خاص رخ داده داوری می‌شود و قاضی تلاش می‌کند بر اساس موازین مقرری که از قبل استنباط شده است، برای این واقعه خاص حکمی صادر کند؛ همان طور که حاکم تلاش می‌کند بر اساس اهداف و احکام شرعی و مصالح جامعه، درباره واقعه‌ای که رخ داده، امری را تشخیص دهد و حکمی را صادر کند. پس تفاوت اجتهاد با اصدار حکم قضایی یا حکومتی این است که اولاً، نتیجه اجتهاد غیر مقید به زمان و مکان خاصی است. ثانیاً، اجتهاد از سنخ کشف

۱۷. سوره مائده، آیه ۲.

۱۸. سوره بقره، آیه ۲۰۵؛ سوره انفال، آیه ۲۵.

۱۹. برای نمونه ر. ک: من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۲۵۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ق.

است، ولی اصدار حکم قضایی یا حکومتی از قبیل انشا و جعل است. ثالثاً، آنچه محل بحث است، اجتهاد در حکم شرعی است و نمی توان به احکام قضایی یا حکومتی پیامبر (ص) برای اثبات اجتهاد پیامبر در استکشاف حکم شرعی کلی تمسک کرد.

۶. قطع آور یا ظن آور بودن اجتهاد

گروهی در تعریف اجتهاد، ظن به حکم شرعی را آورده اند^{۲۰} که اگر مراد آنان تقیید باشد، صحیح به نظر نمی رسد؛ چرا که این تعریف از یک سو جامع افراد نیست؛ چون اجتهاد گاهی باعث قطع به حکم شرعی می شود. پس این قسم نیز داخل اقسام اجتهاد است و نمی توان قیدی آورد که بخشی از اقسام اجتهاد را دربر نگیرد.^{۲۱}

از سوی دیگر، مانع اغیار نیست؛ چرا که ظن به حکم شرعی را از هر راهی که حاصل شود، در بر می گیرد؛ در حالی که در اجتهاد صرفاً از ظن هایی استفاده می شود که حجیت و اعتبار آنها قبلاً به اثبات رسیده است و به تعبیر دیگر، دلیل اعتبار آن ظنون، قطعی است اما بر مبنای انسدادی ها، هر ظنی حجیت است؛ چون دلیل قطعی بر حجیت آن اقامه شده است، مگر ظن هایی که شارع از آن نهی کرده است؛ نظیر قیاس و استحسان. اما بر مبنای انفتاحی ها دلیل قطعی فقط بر حجیت برخی از ظن ها نظیر ظواهر، خبر واحد و... وجود

۲۰. ر. ک: معالم الدین، حسن عاملی، ص ۲۳۸، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳.

۲۱. برخی به صراحت در تعریف اجتهاد گفته اند گاهی نتیجه اجتهاد قطعی است. برای نمونه، ابن همام می نویسد: «بذل الطاقة من الفقیه فی تحصیل حکم شرعی عقلیاً کان أو نقلیاً، قطعياً کان أو ظنیاً» (التحریر، ابن همام، ص ۵۲۳)؛ تیسیر التحریر، امیر بادشاه حسینی، ج ۴، ص ۱۷۸؛ التقرير و التجییر، ابن امیر الحاج، ج ۳، ص ۲۹۱.

دارد. البته می‌توان گفت که اینها هم اجتهاد است، ولی بنابر مبنای امامیه، غیر معتبر است.

به هر حال، ظن، قید غالب اجتهاد است و نمی‌توان آن را قید همه اقسام اجتهاد قرار داد و بر اساس آن دلیلی برای قول به عدم جواز اجتهاد پیامبر سامان داد.

۷. ضابطه مندی اجتهاد

اجتهاد روشی علمی و ضابطه‌مند است؛ یعنی مجتهد تلاش می‌کند تا با ضوابط اصولی و قواعد فقهی، احکام شرعی را استنباط کند. این ضوابط و قواعد قبلاً در علوم دیگری تبیین و ادله‌ای که به سود و یا زیان آنهاست، قبلاً بررسی شده است. بنابراین اجتهاد روشی ضابطه‌مند و دارای چهارچوب است، نه امری رها و بی‌ضابطه.

آری، برخی ضوابط و چهارچوب‌های آن مورد اتفاق است، ولی در برخی دیگر همچون سایر رشته‌های علمی، اختلاف نظر وجود دارد.

بیشتر ضوابط و قواعد اجتهاد مربوط به تفسیر متن است؛ یعنی با به کار گرفتن آن ضابطه‌ها تلاش می‌شود تا مراد شارع از الفاظ کتاب و سنت استخراج شود و قواعدی که مراد شارع را از راهی غیر از الفاظ کتاب و سنت کشف کند، به ندرت وجود دارد. پس مراد از اجتهاد پیامبر (ص) هم یکی از این دو خواهد بود: یا تلاش عقلانی برای فهمیدن مراد خداوند از الفاظ کتاب و سنت، یا غیر از راه این الفاظ؛ یعنی در حوزه‌ای که وحی الهی اصلاً نازل نشده است.

بنابراین یکی از مسائلی که در بحث از اجتهاد پیامبر باید روشن شود، این است که مراد از اجتهاد آن حضرت در حوزه «مالا وحی فیه» است یا «ما نزل فیه الوحی»؟

ب) قلمرو اجتهاد پیامبر

۴۵

△
⑤
⑥
—
اجتهاد
پیامبر
ص

مبحث دیگر این است که آیا بحث طرف داران و منکران اجتهاد پیامبر (ص) در حوزه ای است که اساساً درباره آن وحی نازل نشده است یا اجتهاد پیامبر درباره چیزی است که درباره اش وحی (اعم از وحی جلی و ظاهری یا وحی خفی و باطنی) نازل شده است، ولی مفاد وحی روشن نیست؛ به گونه ای که باید با تلاش عقلانی و به وسیله ضوابط و قواعد به دیدگاه وحی دست یافت؟ یا محل بحث هر دو حوزه «مالا وحی فیه» و «ما نزل فیه الوحی» است؟

برخی از طرف داران و منکران اجتهاد پیامبر (ص) تصریح کرده اند که محل بحث از اجتهاد پیامبر (ص) حوزه مالانص فیه است. برای نمونه، غزالی یکی از طرف داران اجتهاد پیامبر (ص)، عنوان بحث را چنین انتخاب کرده است: «مسألة: اختلفوا فی النبی (علیه السلام) هل يجوز له الحكم بالاجتهاد فیما لانص فیه؟»^{۲۲}

فخر رازی که از منکران است، می گوید: «ان العمل بالاجتهاد مشروط بالعجز عن وجدان النص».^{۲۳}

همچنین از لابه لای استدلال های طرفین^{۲۴} روشن می شود که محل بحث

۲۲. المستصفی، ص ۳۴۶، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ ق، ۱۹۹۶؛ نیز ر. ک: مسلم الثبوت، محب الله بهاری، ج ۲، ص ۳۶۶؛ کشف الاسرار، عبدالعزيز بخاری، ج ۳، ص ۹۲۶؛ المبسوط، محمد سرخسی، ج ۱۶، ص ۷۰، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۶ م؛ فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۳، ص ۱۵۴، چاپ دوم، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.

۲۳. المحصول، ج ۶، ص ۱۳، چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۲ ق/ ۱۹۹۲ م.

۲۴. برای نمونه ر. ک: اجتهاد النبی، عبدالجلیل عیسی، قاهره؛ اجتهاد الرسول، نادیه شریف العمری، ص ۴۷ به بعد، چاپ چهارم، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۷ م.

نتیجه اجتهاد، حکم کلی فرازمانی و فرامکانی است؛ یعنی حکم به زمان و مکان خاصی محدود نیست و در همه مکان‌ها و زمان‌ها معتبر است. میان اجتهاد در استنباط حکم شرعی فرعی کلی با اجتهاد در تطبیق و اجرای یک حکم که در قضاوت یا حکومت صورت می‌گیرد، تفاوت واضحی وجود دارد.

اجتهاد پیامبر (ص) در قلمروی است که وحی درباره آن نازل نشده است. همچنین اینکه برخی گفته‌اند اجتهاد پیامبر زمانی جایز است که پیامبر منتظر وحی باشد و وحی نازل نشود،^{۲۵} نشان می‌دهد که قلمرو بحث جایی است که در آن موضوع بر پیامبر وحی نازل نشده باشد. ولی آیا محل بحث به این قلمرو اختصاص دارد؟ گروهی به این سؤال پاسخ مثبت داده‌اند. اما انحصار بحث به این موضع، مبتنی بر این پیش فرض است که اساساً رسالت اصلی اجتهاد، تلاش عقلانی در جهت یافتن حکم شرعی در «مالا نص فیه» است، ولی کسانی که رسالت اجتهاد را یافتن حکم شرعی در حوزه منصوصات دانسته‌اند، به صورت طبیعی در بحث اجتهاد پیامبر (ص) نیز همین حوزه را مطرح خواهند کرد.^{۲۶}

به نظر می‌رسد که این بحث وابسته به تفاوت تلقی از «مالا نص فیه» است. گاهی مراد از «مالا نص فیه» این است که اصلاً وحی در آن حوزه نازل نشده و در نتیجه، شارع حکم آن را بیان نکرده است و گاهی مراد این است که شارع حکم آن را به صورت جزئی و مشخص بیان نکرده، بلکه به صورت کلی یا حکم موارد مشابه آن را بیان کرده است و می‌توان با استفاده از ضوابط و ساز

۲۵. برای نمونه ر. ک: التعریر، کمال بن هماد، ۵۲۵، بی تا، بی جا، بی نا؛ اصول السرخسی، محمد سرخسی، ج ۲، ص ۹۱، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ق/۹۹۳ م.

۲۶. الاحکام، ابن حزم اندلسی، ج ۵، ص ۷۰۰.



و کارهای اجتهادی، حکم آن مورد را از آن قاعده کلی یا موارد مشابه به دست آورد. گرچه مورد دوم به یک معنا «مالا نص فیه» است، یعنی نص روشن و مشخصی درباره آن وارد نشده است و باید با ساز و کار اجتهاد حکم آن را به صورت مشخص به دست آورد، ولی به معنای دیگر «ما ورد فیه النص» است، یعنی شارع در سطحی بالاتر درباره آن اظهار نظر کرده است؛ گرچه فهم حکم آن به صورت جزئی و مشخص به اجتهاد نیاز دارد.

پس یکی از مواضع بحث، جایی است که وحی درباره آن رسیده است، ولی به صورت روشن و مشخص و جزئی نیست و به اجتهاد نیاز دارد. از این رو، برخی از کسانی که گفته‌اند محل بحث حوزه «مالا نص فیه» است،^{۲۷} در جای دیگر می‌گویند پیامبر در فروع و جزئیات اجتهاد می‌کرد، نه در قواعد کلی.^{۲۸} بنابراین عقلاً می‌توان گفت سه صورت متصور است:

الف) جایی که مطلقاً درباره آن وحی نرسیده است، نه به صورت کلی، نه به صورت جزئی و مشخص؛

ب) جایی که فقط به صورت کلی درباره آن وحی نازل شده؛

ج) جایی که به صورت جزئی و مشخص درباره آن وحی رسیده است. مورد اول را که اساساً درباره آن وحی نرسیده و حتی با ساز و کارهای اجتهاد نمی‌توان به مراد شارع دست یافت، باید از محل بحث خارج دانست، مگر اینکه کسی بگوید پیامبر صرفاً درباره آن اظهار نظر شخصی داشته و از وحی هیچ بهره‌ای نگرفته است.^{۲۹}

۲۷. «هل يجوز له الحكم بالاجتهاد فيما لانص فيه» (المستصفي، محمد غزالی، ص ۳۶۲).

۲۸. غزالی می‌گوید: «لا يجتهد في القواعد و كان يجتهد في الفروع» (المنقول، تحقیق محمد حسن هیتو، ص ۴۶۸، چاپ سوم، دمشق، دارالفکر، ۱۴۱۹ ق).

۲۹. شاید در ذهن برخی از اهل سنت که اجتهاد رأی را مطرح کرده‌اند، چنین مطلبی بوده است.

اما جایی که وحی درباره آن اظهار نظر کلی کرده است، داخل محل بحث است. مورد سوم که نیز وحی به صورت جزئی اظهار نظر کرده است، ولی به دلایلی برای ما مراد از نص مشخص نیست (منظور نامعلوم بودن اصل یا محدوده معنای مراد از لفظ و...)، جای اجتهاد در آن هست، ولی آیا چنین مواردی برای پیامبر تصور دارد؟

ظاهر برخی از آیات نظیر: «ثم ان علينا بيانه»^{۳۰} این احتمال را در ذهن تداعی می‌کند که گویا برای پیامبر (ص) هم معنای برخی آیات به تبیین و توضیح نیاز داشته است. بنابراین احتمال اجتهاد برای پیامبر (ص) در مورد سوم هم معنا پیدا می‌کند، ولی چون وحی یک نوعی شناخت شهودی است که در آن ابهامی نیست، صورت سوم برای پیامبر تصور ندارد.

ج) دیدگاه‌ها

درباره اجتهاد پیامبر دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است که فقط به نقل آنها پرداخته، سپس در ادامه مهم‌ترین آنها را بررسی می‌کنیم:

۱. اجتهاد پیامبر به صورت مطلق جایز نیست. این دیدگاه را بسیاری از دانشوران امامیه^{۳۱} انتخاب کرده و آن را به اشاعره^{۳۲} و جمهور معتزله^{۳۳} نسبت داده‌اند.

۳۰. سوره قیامت، آیه ۱۹. همچنین آیه ۷ سوره آل عمران، بنابراین احتمال که «الراسخون فی العلم» جمله مستأنفه و علم به تأویل فقط در اختیار خداوند باشد؛ که برخی از مفسران گفته‌اند. برای نمونه ر. ک: المیزان، ج ۳، ص ۲۸. برای اطلاع از دیدگاه دیگر در این زمینه ر. ک: التأویل فی مختلف المذاهب و الآراء، محمد هادی معرفت، تهران، المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلامیة، ۱۴۲۷ ق/۱۳۸۵.

۳۱. برای نمونه ر. ک: العدة فی اصول الفقه، ج ۲، ص ۷۳۴.

۳۲. ارشاد الفحول، ص ۲۵۵.

۳۳. ر. ک: اجتهاد الرسول، نادیه الشریف العمری، ص ۴۱.

۲. اجتهاد پیامبر به صورت مطلق جایز است و واقع هم شده است.

بسیاری از اصولیان غیر امامیه^{۳۴} و برخی از معتزله نظیر قاضی عبدالجبار^{۳۵} و ابو حنین بصری،^{۳۶} این دیدگاه را پذیرفته اند.^{۳۷}

۳. اجتهاد پیامبر عقلاً و شرعاً مانعی ندارد، ولی دلیلی بر وقوع آن هم نداریم. این تفضیل را محقق حلی و برخی دیگر ذکر کرده اند.^{۳۸}

۴. پیامبر در اصول و قواعد کلی اجتهاد نمی کرد، ولی در فروع و جزئیات احکام اجتهاد می کرد. این تفصیل را غزالی در یکی از کتاب های اصولی اش ذکر کرده است.^{۳۹}

۵. پیامبر در مقام قضاوت اجتهاد می کرد، ولی در سایر موارد اجتهاد نمی کرد.^{۴۰}

۳۴. ر.ک: همان، ص ۴۰.

۳۵. همان.

۳۶. همان.

۳۷. کسانی که به وقوع اجتهاد از پیامبر معتقدند، دو دیدگاه ارائه داده اند:

الف) گروهی گفته اند پیامبر به مجرد سؤال یا وقوع حادثه اجتهاد می کرد (تسیر التحرير، ج ۴، ص ۱۸۵؛ مسلم الثبوت، ج ۲، ص ۳۶۶).

ب) گروهی گفته اند پیامبر در مرحله اول وظیفه داشت که منتظر نزول وحی باشد تا زمانی که ترس فوت حادثه می رفت یا از نزول وحی ناامید می شد، سپس وظیفه داشت که اجتهاد کند. این دیدگاه را دیدگاه مختار حنفیه دانسته اند (برای نمونه ر.ک: اصول السرخسی، ج ۲، ص ۹۱؛ التحرير، کمال بن همام، ص ۵۲۵، قاهره، مطبعة مصطفى البابي، بی تا).

۳۸. «هل يجوز ان يكون متعبداً باستخراج الاحكام الشرعية بالطرق النظرية الشرعية عدا القياس لانتمتع من جوازه وان كنا لانعلم وقوعه». (معارج الاصول، ص ۱۸۰، بی تا، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۳ ق). ظاهر کلام غزالی در برخی کتاب هایش همین دیدگاه است: «أما الوقوع فقد قال قوم وأنكره آخرون و توقف فيه فريق ثالث و هو الأصح فإنه لم يثبت فيه قاطع» (المستصفي، ص ۳۴۶).

۳۹. وی در یکی از کتاب هایش چنین می نویسد: «أما الوقوع فالغالب على الظن أنه كان لا يجتهد في الاصول و كان يجتهد في الفروع» (المنخول، ص ۴۶۸).

۴۰. شرح آلاسنوی علی المنهاج، ج ۳، ص ۱۹۴.

۶. پیامبر فقط در امور حکومتی و جنگی اجتهاد می‌کرد، ولی در امور شرعی اجتهاد نمی‌کرد. ۴۱

همان طور که در مباحث پیشین گذشت، اجتهاد در امور قضایی و حکومتی از محل بحث خارج است و بحث در احکام شرعی است.

پرداختن به همه این دیدگاه‌ها فرصت فراوانی می‌طلبد، از این رو، در این نوشتار، فقط ادله‌ای را که به سود اجتهاد پیامبر اقامه شده است، نقل و بررسی و سپس مهم‌ترین ادله‌ای را که برای نفی اجتهاد پیامبر می‌توان اقامه کرد، تقریر می‌کنیم.

د) ادله اجتهاد پیامبر

ادله گوناگونی برای اجتهاد پیامبر ارائه شده است که برخی از این ادله، اجتهاد پیامبر را در مقام قضاوت یا حکومت بیان می‌کند و برخی از آنها به اجتهاد پیامبر در حوزه احکام شرعی نظر دارد، ولی چون قسم اول از ادله اساساً از محل بحث خارج شده است، از این رو، آنها را نقل نمی‌کنیم و فقط مهم‌ترین ادله را که به اجتهاد در احکام شرعی نظر دارد، نقل و بررسی می‌کنیم:

دلیل اول

این دلیل قیاس حملی است که از صغرا و کبرا تشکیل شده است، بدین بیان: اجتهاد پیامبر (ص) امری نیست که ذاتاً محال باشد یا به امر محالی منجر شود و یا مفسده‌ای به همراه آورد (صغرا). هر چیزی که محال نباشد یا منجر به محال یا مفسده‌ای نشود، جایز است (کبرا). پس اجتهاد پیامبر جایز است (نتیجه). ۴۲

۴۱. کشف الاسرار شرح اصول بزودی، ج ۳، ص ۹۲۶.

۴۲. ر. ک: المستصفی، محمد غزالی، ص ۳۴۶، الاحکام، علی آمری، ج ۴۰، ص ۳۹۸، بیروت.

بررسی دلیل اول

این دلیل اگر تمام باشد، صرفاً ثابت می‌کند که اجتهاد پیامبر(ص) مانعی ندارد، ولی ثابت نمی‌کند که چنین اجتهادی رخ داده است. به علاوه، این دلیل تمام به نظر نمی‌رسد؛ چرا که اولاً، جواز در محمول کبرا، جواز عقلی است، یعنی امکان؛ در حالی که ما در نتیجه به جواز شرعی نیاز داریم و باید جواز در نتیجه جواز شرعی باشد که اخص از جواز عقلی است و هنگامی که امر عامی به اثبات رسید، نمی‌توان به اثبات آن، امر اخصی از آن را اثبات شده به حساب آورد. ثانیاً، اینکه اجتهاد پیامبر(ص) مفسده‌ای ندارد، سخنی از روی دقت و بررسی همه جوانب مسئله نیست؛ چرا که می‌توان برای آن مفساسدی ذکر کرد نظیر تضعیف اعتماد مردم به پیام‌های و حیانی پیامبر.

دلیل دوم

این آیه است: «فاعتبروا یا أولى الأبصار». ^{۴۳} خداوند در این آیه، به اهل بصیرت، به اعتبار امر کرده است و پیامبر(ص) بالاترین افراد دارای بصیرت است. پس در عموم این آیه داخل است. مراد از دستور به اعتبار، همان به کارگیری اجتهاد و قیاس است. پس اجتهاد پیامبر هم مأموریه و مشروع است. ^{۴۴}

بررسی دلیل دوم

اگر این دلیل تمام باشد، بر وجوب اجتهاد، هم بر پیامبر(ص) هم بر غیر او دلالت خواهد کرد و این وجوب غیر مشروط است؛ در حالی که نمی‌توان به این وجوب ملتزم شد. افزون بر اینکه این دلیل تمام به نظر نمی‌رسد؛ چرا که اعتبار و عبرت به معنای حالتی است که انسان در اثر معرفت امری که مشاهده اوست،

۴۳. سوره حشر، آیه ۲.

۴۴. ر. ک: الاحکام، ص ۳۹۹؛ المحصول، محمد فخر رازی، ج ۶، ص ۷-۸، چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۲ ق/ ۱۹۹۲ م.



به معرفتی که مشاهده نیست، دست می‌یابد.^{۴۵} این قسمت از آیه، از شکست خوردن یهودیان پیمان شکن سخن می‌گوید^{۴۶} و مراد از اعتبار و دست یافتن به معرفت غیر محسوس یعنی همان پند گرفتن از عاقبت پیمان شکنی است. در این صورت، ارتباط میان صدر و ذیل آیه معقول خواهد بود. اگر مراد از اعتبار در ذیل آیه همان معنای مورد ادعا باشد، ذیل آیه با صدر آن ارتباطی نخواهد داشت.

دلیل سوم

دلیل سوم این آیه شریفه است: «انا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراك الله».^{۴۷} خداوند در این آیه، هدف از انزال قرآن را حکم میان مردم، طبق آنچه خداوند به وی نشان داده است، ذکر می‌کند. «ما اراک الله» مطلق است و همان طور که موارد منصوص را شامل می‌شود، مواردی را که با اجتهاد از متون دینی به دست آید هم در برمی‌گیرد.^{۴۸}

بررسی دلیل سوم

این آیه و آیات بعد نشان می‌دهند که مراد از حکم، حکم طبق وحی است و به مقام قضاوت و اجرا نظر دارد، نه اجتهاد از وحی. اموری چند بر این مطلب دلالت می‌کند:

۴۵. ر. ک: المفردات، حسین راغب اصفهانی، ص ۳۲۰، بی‌جا، دفتر نشر کتاب،

۱۴۰۴ ق؛ المصباح المنیر، احمد فیومی، ص ۳۹۰، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۵ ق.

۴۶. تمام آیه چنین است: «هو الذی أخرج الذین کفروا من أهل الکتاب من ديارهم لأول الحشر ما ظننتم أن یخرجوا وظنوا أنهم ما نعمتهم حصونهم من اللّٰه فأتانیهم اللّٰه من حیث لم یحسبوا وقوف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار».

۴۷. سوره نساء، آیه ۱۰۵.

۴۸. برای نمونه ر. ک: مختصر السؤل و الامل، ابن حاجب، ج ۲، ص ۱۲۰۹. تحقیق

نذیر حماد، دار ابن حزم، بیروت ۱۴۲۷ ق/ ۲۰۰۶ م.

۱. ظاهر حکم میان مردم قضاوت (و یا حداکثر قضاوت و اجرا) است و شامل فهم حکم نمی شود. علاوه بر این، در آیه قرینه داخلی هم وجود دارد و آن اینکه حکم کردن میان مردم هدف انزال قرآن دانسته شده است؛ یعنی قرآن احکام را بیان می فرماید و پیامبر آن را اجرا می کند.

۲. ذیل آیه «ولا تکن للخاصین خصیماً» پیامبر را از اینکه مدافع خائنان باشد و طبق کتاب حکم نکند، بر حذر می دارد.

۳. در آیه ۱۱۳ همین سوره آمده است: «ولولا فضل الله عليك و رحمته لهمت طائفه منهم ان یضلوك و ما یضلون إلا انفسهم و ما یضرونك من شیء». این آیه نشان می دهد که عده ای در صدد بودند پیامبر (ص) را در مقام قضاوت فریب دهند.

۴. شأن نزول آیه نشان می دهد که این آیه اشاره به مقام قضاوت و اجرای حکم خدا دارد، نه اجتهاد و فهم حکم خدا؛ آن گونه که ادعا می شود.

در شأن نزول این آیه آمده است: سه برادر به نام بشیر، بشر و مبشر به عموی قتاده بن نعمان حمله کردند و غذا، شمشیر و زرهش را گرفتند. قتاده بن نعمان به پیامبر (ص) شکایت کرد، آن سه برادر فرد دیگری را متهم به دزدی کردند، ولی وی آنها را تهدید کرد و آنها از وی منصرف شدند. سپس آنها سراغ اسید بن عروه رفتند. وی که فردی بلیغ و سخنور بود، سمت دفاع از آنها را به عهده گرفت. اسید نزد پیامبر آمد و از اتهامی که قتاده به آن سه زده بود، شکایت و اعاده حیثیت کرد؛ به گونه ای که پیامبر قتاده را مورد عتاب قرار داد. پس از این ماجرا، آیات مورد نظر نازل شد.^{۴۹}

بنابراین شأن نزول هم دلالت بر مقام قضاوت و اجرای حکم الهی دارد،

۴۹. ر.ک: جامع البیان، محمد طبری، ج ۴، ص ۲۷۳، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ ق/۱۹۹۲ م؛ اسباب النزول، علی واحد نیشابوری، ص ۱۰۳، بیروت، عالم الکتب، بی تا؛ تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۵۰، چاپ سوم، قم، مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق؛ المیزان، علامه طباطبائی، ج ۵، ص ۸۹-۹۰، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.

نه مقام فهم حکم. پس این آیه اساساً از دلالت بر محل بحث خارج است.

دلیل چهارم

دلیل چهارم نیز از آیات قرآن کریم است: «فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الأمر فإذا عزمت فتوکل علی الله». ۵۰ در این آیه پیامبر به مشورت با مردم فراخوانده شده است. لازمه مشورت، به کارگیری عقل و اجتهاد است. پس آیه بالملازمه به پیامبر دستور اجتهاد می دهد. ۵۱

بررسی دلیل چهارم

این دلیل بر مدعا دلالتی ندارد؛ چون آیه به مشورت در امر دستور می دهد، نه بر مشورت در حکم شرعی. مراد از امر، یا امر جنگ است، یا امر حکومت است، یا واژه امر مجمل است و قدر متیقن آن مسئله حکومت و تدبیر امر جامعه یا خصوص جنگ است. اجتهاد پیامبر در تدبیر امر جامعه (مقام حکومت)، امری تردیدناپذیر است، ولی این با اجتهاد در فهم حکم شرعی که محل بحث است، فاصله بسیار دارد.

دلیل پنجم

در سوره نساء آمده است: «وإذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف اذاعوا به ولوردوه إلى الرسول وإلى أولى الأمر منهم لعلمه الذین یرتبطونه منهم». این آیه

۵۰. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۵۱. همان طور که برخی از کلبی و دیگران نقل کرده اند: «هذا الأمر مخصوص بالمشاورة فی الحرب و حجته ان الألف و اسلام فی لفظ الأمر لیسا للاستفراق لما بینا أن الذی نزل فیہ الوحی لانجوز المشاورة فیہ، إنحا للعهد و المعهود السابق الحرب و ملاقة العدو (التفسیر الکبیر، محمد فخر رازی، ج ۹، ص ۶۷؛ و علی هیشمی، مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۵، ص ۳۱۹، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق».

استنباط را علاوه بر اولی الامر، صریحاً به پیامبر (ص) نیز نسبت داده است و استنباط، همان اجتهاد مدنظر است. ۵۲

بررسی دلیل پنجم

اولاً، این استدلال مبتنی است بر اینکه ضمیر در «منهم»، هم به اولی الامر و هم به رسول بازگشت کند؛ در حالی که احتمال دارد مرجع ضمیر فقط اولی الامر باشد و هنگامی که احتمال به میان آمد، استدلال باطل می‌گردد. ثانیاً، این استدلال مبتنی بر این است که استنباط، به معنای اجتهاد در احکام شرعی باشد یا معنایی گسترده داشته باشد که استنباط حکم شرعی را نیز دربرگیرد؛ در حالی که هیچ یک از این دو صحیح نیست، بلکه به قرینه ذکر «امن» و «خوف» در آیه، استنباط به معنای فهم و تحلیل رویدادهای امنیتی و سیاسی است که این معنا از بحث ما خارج است.

دلیل ششم

دلیل ششم، استناد صریح برخی احکام به پیامبر (ص) است؛ در حالی که این احکام در قرآن وجود ندارند و اگر هم این احکام به واسطه وحی باطنی و خفی از جانب خدا باشند، با ظاهر استناد آن به پیامبر سازگار نیستند؛ چرا که ظاهر این استناد آن است که از احکام خود پیامبر باشند و لازمه استناد احکام به پیامبر (ص) هم این است که پیامبر اجتهاد کرده باشد. ۵۳

بررسی دلیل ششم

اولاً، لازمه این استناد این نیست که پیامبر (ص) به معنای مصطلح اجتهاد کرده باشد؛ زیرا ممکن است که از احکام تشریحی پیامبر باشد؛ چنان که در

۵۲. برای نمونه ر. ک: اصول السرخسی، ج ۲، ص ۹۱.

۵۳. برای نمونه: نفاذ الاصول، احمد منهایجی مصری قزافی، ج ۴، ص ۵۱۷.



نوشتاری دیگر این مطلب را اثبات کرده ایم. ۵۴ پس استناد به پیامبر اعم از اجتهاد اوست و از اثبات امر عام، منطقاً نمی توان به اثبات خاص رسید.

ثانیاً، استناد به پیامبر در حد ظهور است و عمل به ظهور مادامی است که دلیل قاطعی بر خلاف آن نباشد، ولی اگر دلیل قاطعی بر خلاف آن باشد، از ظهور دست برداشته می شود و چون دلیل قاطع بر نفی اجتهاد پیامبر(ص) وجود دارد، از این رو، نمی توان به این ظاهر استناد کرد.

ه) ادله نفی اجتهاد پیامبر(ص)

در نفی اجتهاد پیامبر(ص) در حوزه احکام شرعی نیز دلایلی ارائه شده است که به نقل و بررسی مهم ترین آنها می پردازیم. ۵۵

دلیل اول

در سوره نجم، آیات دوم و سوم فرموده است: «ما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى بوحى». این آیات هوا و هوس را در نطق پیامبر به احکام الهی نفی می کند و نطق وی به احکام الهی را صرفاً برخاسته از وحی الهی می شمرد. لازمه حیاتی بودن نطق آن حضرت این است که نطق او عقلانی و اجتهادی نباشد. مقدمه دوم این استدلال روشن است، ولی اثبات مقدمه اول به روشن شدن مرجع ضمیر «هو» در آیه سوم وابسته است. درباره مرجع ضمیر چند احتمال وجود دارد:

۵۴. ر. ک: مجله فقه، ش ۵۴، ص ۳۶ به بعد، «شئون پیامبر و نقش آنها در اجتهاد».
۵۵. برای اطلاع بیشتر ر. ک: الذریعة الى اصول الشريعة، سيد مرتضى علم الهدى، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹؛ العدة فى اصول الفقه، شيخ طوسى، ج ۲، ص ۷۳۳، قم، مؤسسه البعثه، ۱۳۷۶ ش/۱۴۱۷ ق؛ تهذيب الاصول، علامه حلى، ص ۲۸۰، بی جا، ذوى القربى، ۱۴۰۵ ق؛ المحصول، محمد فخر رازى، ج ۶، ص ۱۱، چاپ دوم، بيروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۲ ق/۱۹۹۲ م؛ شرح المنهاج، عبدالله بیضاوى، ج ۲، ص ۸۲۱، رياض، مكتبة الرشد، ۱۴۲۰ ق/۱۹۹۹ م.

الف) مرجع ضمیر، خصوص نطق پیامبر (ص) به قرآن باشد. ۵۶

ب) مرجع ضمیر، نطق پیامبر (ص) به احکام و آموزه‌های دین باشد، اعم از اینکه در قرآن آمده باشد یا در سنت، و اعم از حوزه فقه یا اعتقاد، اخلاق و... ۵۷

ت) مرجع ضمیر، نطق پیامبر به هر چیزی باشد که به گونه‌ای به دین ارتباط دارد، اعم از آموزه‌ها و احکام دین یا آنچه دینی و منسوب به دین است؛ نظیر قضاوت و حکومت. ۵۸

ث) مرجع ضمیر، هر چیزی است که مرتبط به دین است و از پیامبر (ص) سر می‌زند، اعم از قول و فعل. ۵۹

ج) مرجع ضمیر، همه اقوال پیامبر (ص) است، اعم از اینکه در قلمرو

۵۶. برخی این احتمال را برگزیده‌اند (برای نمونه ر. ک: المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۹، ص ۲۷، چاپ سوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۳ ق/ ۱۹۷۳ م؛ الکشاف، محمود زمخشری، ج ۴، ص ۲۴۴، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق؛ روح البیان، اسماعیل برسوی، ج ۹، ص ۲۱۲، بیروت، دارالفکر؛ و من وحی القرآن، سید محمدحسین فضل‌الله، ج ۲۱، ص ۳۰۰).

۵۷. گروهی این احتمال را برگزیده‌اند (برای نمونه ر. ک: مجمع البیان طبرسی، ج ۹، ص ۱۷۲؛ روض الجنان، ابوالفتح رازی، ج ۱۰، ص ۳۳۵، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۲؛ احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، ج ۱۰، ص ۳۹۶، تهران، بنیاد بعثت، بی تا؛ منهج الصادقین، فتح‌الله کاشانی، ج ۹، ص ۷۱، تهران، اسلامیه، ۱۳۴۶؛ روح المعانی، آلوسی، ج ۲۷، ص ۷۲؛ تفسیر مراغی، احمد مراغی، ج ۲۷، ص ۴۵، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۵ م).

۵۸. برخی این احتمال را گفته‌اند (برای نمونه ر. ک: غرائب القرآن، حسن نیشابوری، ج ۶، ص ۹۹، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق/ ۱۹۹۶؛ تفسیر مظهری، محمد ثناء الله، ج ۹، ص ۱۰۵، کویته، مکتبه حبیبیه).

۵۹. یکی از معاصران این احتمال را گفته است (ر. ک: تفسیر موضوعی قرآن، عبدالله جوادی آملی، ج ۸، ص ۲۳، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸؛ ولایت در قرآن، عبدالله جوادی آملی، ص ۲۴۷، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۷).

آیا بحث طرف داران و منکران اجتهاد پیامبر(ص) در حوزه‌ای است که اساساً درباره آن وحی نازل نشده است یا اجتهاد پیامبر درباره چیزی است که درباره اش وحی (اعم از وحی جلی و ظاهری یا وحی خفی و باطنی) نازل شده است، ولی مفاد وحی روشن نیست؛ به گونه‌ای که باید با تلاش عقلانی و به وسیله ضوابط و قواعد به دیدگاه وحی دست یافت؟

دین باشد یا امر دنیایی صرف. ۶۰

از میان احتمال‌های مذکور، احتمال اخیر قطعاً مراد نیست؛ چرا که لازم می‌آید گفتارهای عادی پیامبر(ص) به مردم و همسرانش هم وحی الهی باشد، در حالی قطعاً چنین نبوده است؛ چون پیامبر(ص) فقط در بیان احکام الهی منتظر وحی می‌ماند، نه در همه امور و منتظر وحی ماندن پیامبر در امور عادی را هیچ کسی ادعا نکرده است.

احتمال چهارم که نطق پیامبر را به فعل وی هم تسری دهیم، خلاف ظاهر بلکه نص لفظ «نطق» است و به دلیلی نیاز دارد که چنین دلیلی مفقود است. آری، پیامبر از نظر فعل و تقریر هم معصوم است و ادله دیگری بر آن دلالت می‌کند، ولی این آیه بر آن دلالتی ندارد. ۶۱

احتمال سوم هم قابل اثبات نیست، بلکه ادله متقن بر خلاف آن است؛ چون بنابر نقل‌های معتبر، برخی تصمیم‌های پیامبر درباره امور حکومتی و قضایی از جانب وحی نبود؛ مثلاً درباره مکان جنگیدن یا قرارداد بستن با

۶۰. نگارنده به قائلی برای این احتمال دست نیافت و فقط برخی آن را نفی کرده‌اند (برای نمونه ر. ک: اجتهاد النبی، عبدالجلیل عیسی، ص ۲۶-۳۰، قاهره).

۶۱. آری، این آیه شامل آن دسته از گفتارهای پیامبر می‌شود که مردم را به تبعیت از فعلی از افعالش فراخوانده است؛ نظیر «صلُّوا کما رایتمونی اصلی».

برخی قبایل،^{۶۲} اصحاب آن حضرت سؤال می کردند که آیا وحی نازل شده یا نه؟ اگر صرفاً نظر پیامبر بود، آنها پیشنهاد دیگری را ارائه می کردند. قرآن کریم درباره قضاوت خود پیامبر (ص) می فرماید:

انما افضى بينكم بالبينات و الايمان و بعضكم الحن بحجته من بعض ، فايما رجل قطعت له من مال اخيه شيئاً فانما قطعت له
به قطعة من النار .^{۶۳}

حتی خود قرآن نقل می کند که عده ای تصمیم داشتند در قضاوتی پیامبر (ص) را فریب دهند که آیاتی نازل شد و به پیامبر هشدار داد.^{۶۴}

بنابراین از میان احتمال های مذکور، دو احتمال اول و دوم باقی می ماند که نسبت میان آن دو عموم و خصوص مطلق است و در صورتی احتمال اول برگزیده می شود که احتمال دوم ثابت نشود، ولی به نظر ما ادله گوناگونی احتمال دوم را به اثبات می رساند که نوبت به احتمال اول نمی رسد. اما قرائن و دلایلی که احتمال دوم را به اثبات می رساند، به این قرار است:

۱. قواعد ادبی: مقتضای اضافه نطق که مصدر است، شمول همه نطق های آن حضرت است، ولی قطعاً این عموم گسترده مراد نیست. از این رو، باید از این عموم دست برداشت و یکی از احتمال های سه گانه دیگر را برگزید. احتمال سوم را پیشتر قبلاً رد کردیم و بنابراین دو احتمال دیگر باقی

۶۲. نظیر پرسش حباب بن منذر درباره محل استقرار لشکر در جنگ بدر (برای نمونه

ر. ک: السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۲، قاهرة، مكتبة المصطفى البابی، ۱۳۵۵ ق/ ۱۹۳۶ م) و پرسش سعد بن عباد و سعد بن معاذ درباره شروط قرارداد با قبيله غحطفان (ر. ک: همان، ج ۳، ص ۲۳۴).

۶۳. ر. ک: الكافي، محمد كليني، ج ۷، ص ۴۱۴.

۶۴. ر. ک: سورة نساء، آيات ۱۰۵-۱۱۳. ما این ماجرا را به همراه آیات و شان نزول

آنها، در بررسی دلیل سوم طرف داران اجتهاد پیامبر (ص) نقل کردیم.

می ماند که عموم را به آنها اختصاص می دهیم. مناسبت حکم و موضوع، احتمال دوم را تأیید می کند؛ چرا که صرفاً نطق های پیامبر که در قلمرو دین است، وحی الهی است، نه نطق های عادی یا حکومتی و قضایی آن حضرت؛ همان طور که اختصاص آن به خصوص سخنان آن حضرت که بازخوانی قرآن به مردم است، تناسبی ندارد.

۲. سیاق آیات: این دو آیه از مجموعه آیاتی است که ماجرای معراج پیامبر (ص) را توضیح می دهند. پیامبر در معراج مطالب فراوانی را دریافت کرد که فقط بخشی از آنها در قرآن آمده است و بقیه را پیامبر خود نقل کرده است. بنابراین هنگامی که در این آیات می گوید: «فأوحی إلی عبده ما أوحی ما کذب الفؤاد ما رأی أفتما رونه علی ما یری»^{۶۵}، مراد از وحی اعم از وحی قرآنی است، همان طور که منکران پیامبر با آن حضرت در همه شهود و ادعاهای پیامبر مرء می کردند، نه در خصوص قرآن. پس هرآنچه پیامبر در قلمرو دین می گفت، وحی الهی است و تحت شمول آیه «ان هو الاوحی یوحی» قرار می گیرد.

۳. تمسک پیامبر (ص): در سیره پیامبر به مواردی برمی خوریم که آن حضرت به این آیات تمسک جسته و برخی از مواردی که پیامبر به آنها استشهاد کرده است، از اموری است که از اقسام وحی قرآنی نیست که به نقل نمونه ای بسنده می کنیم:

مسجد النبی در آغاز درهای متعددی داشت. در منزل برخی از صحابه نیز به آن باز می شد و آنان مستقیماً وارد مسجد می شدند. راویان شیعه و سنی نقل کرده اند که پیامبر (ص) دستور داد که همه این درها بسته شوند، به جز در خانه علی (ع). این ماجرا بر برخی اصحاب پیامبر گران آمد و این سخن در میان مردم شنیده می شد که پیامبر، داماد خود را از این حکم استثنا کرده است. از این رو، آن حضرت مردم را گرد آورد و خطبه ای فصیح و بلیغ ایراد کرد و فرمود:

«این دستور از جانب خدا بود»، و سپس آیات اول سوره نجم را تلاوت کرد.^{۶۶} همان طور که روشن است، این مطلب در قرآن نیامده است، بلکه پیامبر آن را فرموده است و در عین حال آن حضرت آن را در قانون «ما ینتطق عن الهوی» داخل می‌داند. پس مراد از نطق آن حضرت، اعم از بازخوانی قرآن است. بر اساس آنچه گذشت، می‌توان گفت که احتمال دوم از دلایل و قرائن متقن برخوردار است و احتمال‌های بعد از آن دلیلی ندارند و احتمال اول هم از باب قدر متیقن است که با احتمال دوم تنافی ندارد، بلکه احتمال دوم در بردارنده آن است.

دلیل دوم

موارد متعددی رخ داده است که از پیامبر (ص) حکمی را می‌پرسیدند، ولی آن حضرت پاسخ نمی‌داد، بلکه منتظر نزول وحی و دریافت پاسخ از جانب خدا می‌شد.^{۶۷} اگر اجتهاد برای پیامبر (ص) جایز بود، دیگر وجهی برای توقف پیامبر و انتظار نزول وحی وجود نداشت.^{۶۸}

بررسی دلیل دوم

۱. نکاتی درباره این دلیل به نظر می‌آید:

یک: اجتهاد پیامبر را گاهی در حوزه‌ای در نظر می‌گیریم که اصلاً هیچ وحی‌ای نازل نشده است و به اصطلاح «مالانص فیه» است و گاهی در حوزه‌ای

۶۶. ر.ک: روضة الکافی، محمد کلینی، ج ۸، ص ۳۸۰؛ نورالثقلین، عبدعلی حویزی، ج ۵، ص ۱۴۶-۱۴۷، قم، المطبعة العلمية؛ مجمع البیان، نقل طبرسی، ج ۹، ص ۱۷۲؛ الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، ج ۶، ص ۱۲۲، قم، کتابخانه آیت الله نجفی، ۱۴۰۴ ق.

۶۷. این مطلب برای پیامبر در موارد بسیاری نقل شده است (برای نمونه ر.ک: المصنف، عبدالرزاق صنعانی، بیروت، المجلس العلمی، بی تا).

۶۸. برای نمونه ر.ک: المحصول، ج ۶، ص ۱۱-۱۲؛ شرح المنهاج، ج ۲، ص ۸۲۱؛ مبادی الوصول، علامه حلی، ص ۲۴۰، چاپ دوم، تهران، المطبعة العلمية، ۱۴۰۴ ق/۱۹۸۴ م؛ تهذیب الوصول، علامه حلی، ص ۲۸۰.

در نظر می‌گیریم که وحی نازل شده است، ولی به صورت کلی و اجمالی است یا وحی در موارد مشابه به آن وارد شده است؛ مثلاً درباره تحریم خمر آیه نازل شد، ولی در مورد فحاشی، نه. شاید موارد انتظار نزول وحی از قبیل اول بوده است و از نفی اجتهاد در «مالا وحی فیه»، به نفی اجتهاد در «ماورد فیه الوحی» اجمالاً نمی‌توان دست یافت.

دو: گزارش معتبری در دست نیست که پیامبر (ص) تا پایان عمر مبارکش همیشه در پاسخ پرسش‌ها در انتظار نزول وحی باقی می‌ماند. ماجرای ظهار مربوط به مکه^{۶۹} و ماجرای لعان مربوط به سال‌های اول هجرت است.^{۷۰} بنابراین این دلیل، اجتهاد پیامبر را در زمان‌های بعدی نفی نمی‌کند، بلکه صرفاً اثبات می‌کند که پیامبر در برهه‌هایی از عمر مبارکش منتظر وحی می‌ماند و اجتهاد نمی‌کرد.^{۷۱}

۶۹. برای نمونه ر. ک: مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۵ به بعد؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۹۶ و ج ۹۰، ص ۷۱؛ التبیان، ج ۹، ص ۵۴؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۱۸۱؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۴۷؛ جامع احکام القرآن، ج ۱۷، ص ۲۷۰؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۸۰؛ مجمع الزوائد، نور الدین هبشی، ج ۵، ص ۵، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق/۱۹۸۸ م.

۷۰. برای نمونه ر. ک: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۷ به بعد؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱-۲۲؛ جامع احکام القرآن، محمد قرطبی، ج ۱۲، ص ۱۸۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۶۸؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۵۰۲.

۷۱. بلکه طبق برخی نقل‌ها پیامبر (ص) در این دو مورد اظهار نظر کرد؛ هر چند برای اثبات این مطلب باید اعتبار این نقل‌ها را ثابت کرد. در برخی نقل‌ها آمده است که پیامبر درباره مورد اول فرمود: «ما اراک الاحرمت علیه» (ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۷؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۰۹؛ جواهر الحسان، عبدالرحمن ثعالبی، ج ۵، ص ۳۹۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق) و درباره مورد دوم فرمود: «بینه اوحد فی ظهرك» (مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج ۱۵، ص ۴۳۳، قم، آل البیت، ۱۴۸ ق، نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۷۷، صحیح بخاری، ج ۶، ص ۴۰۴) و در هر دو مورد وحی حکم مسئله را به گونه‌ای دیگر بیان کرد. درباره ظهار پرداخت کفاره را شرط حلال شدن قرار داد (ر. ک: سوره مجادله، آیات ۳ و ۴)؛ در حالی که پیامبر طبق نقل‌ها به صورت مطلق گفته بود که زن و شوهر به هم حرام می‌شوند، و درباره قذف مرد علیه زوجه، برنامه لعان را مقرر کرد (ر. ک: سوره نور، آیات ۴-۸)؛ در حالی پیامبر بنا بر نقل، فرموده بود یا باید بینه بیاورد یا حد قذف بر او جاری شود.

سه: بر فرض این دلیل تمام باشد، عدم جواز اجتهاد پیامبر را قبل از انتظار نزول وحی می‌رساند، ولی بر عدم جواز آن بعد از انتظار و عدم نزول وحی و خوف فوت حادثه دلالتی ندارد.

دلیل سوم

برخی با توجه به تعریف اجتهاد، دلیل زیر را فراهم آورده‌اند، بدین تقریب:

۱. اجتهاد عبارت است از به کارگیری تلاش و توان برای رسیدن به ظن و گمان در حکمی از احکام شرعی و حوادث واقعه، تا حدی که انسان احساس کند نهایت تلاش خود را به کار برده است.

۲. در تعریف اجتهاد، جهل مجتهد به حکم فرض شده است، سپس تلاش او برای تحصیل علم و حجت بر حکم شرعی؛ اما جهل به حکم و تلاش برای تحصیل حجت و گمان در مورد پیامبر تصور ندارد؛ چرا که او به سرچشمه وحی راه دارد و نیازی ندارد مانند افراد عادی که برای شناخت مسئله و حکمی، در کویر ذهن خویش به کندوکاو پردازند تا قطره‌ای از آب یقین بجویند، به رأی و نظر شخصی خود رو آورد. کسی که راه مستقیم و مسیر هموار و بی دغدغه به سوی حکم الهی یعنی وحی را دارد، هرگز شایسته نیست که گام در مسیر کسانی نهد که نایبای فرشته وحی می‌باشند.^{۷۲}

بررسی دلیل سوم

۱. صحیح است که پیامبر به سرچشمه وحی راه دارد، ولی این بدین معناست که وحی از جانب خداوند بر وی نازل می‌شود، نه به این معنا که هر وقت که او بخواهد، به وحی دست می‌یابد. شاهد این است که پیامبر در برخی موارد منتظر نزول وحی بود. شاهد دیگر اینکه در دوره‌ای اساساً نزول وحی

۷۲. ادوار اجتهاد، محمد ابراهیم جانی، ص ۶۳-۶۴، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۳۷۲.

قطع شد و پس از آن سوره ضحی نزول یافت.^{۷۳} بنابراین محل بحث جایی است که از پیامبر از مسئله‌ای سؤال شده و وحی هم به پیامبر نازل نشده است. آیا برای پیامبر جایز بود که بعد از مدتی انتظار مثلاً از خوف از دست رفتن موضوع، با تلاش عقلانی در جهت فهم علت حکم و تطبیق آن به موارد مشابه، حکم موضوع پیش آمده را بیان کند؟

۲. همان طور که در مباحث مقدماتی گذشت، اجتهاد چند قسم است و یکی تلاش عقلانی آزاد در حوزه‌ای است که اساساً درباره آن وحی نازل نشده است. دیگری اجتهاد ضابطه مند برای دریافت حکم و واقعه مورد نظر در پرتو هدایت‌های کلی وحی و احکامی است که برای موارد مشابه آن نازل شده است و قسم سوم اجتهاد برای فهم مفاد کتاب و سنت. اجتهاد به معنای قسم اخیر، شاید درباره پیامبر معنا نداشته باشد و به معنای اول هم شاید در عنوان تبعیت از هوا داخل شود. اما اجتهاد به معنای دوم را نمی‌توان بی معنا شمرد. به هر حال، آنچه محل بحث است، اجتهاد مصطلح است و دلیل قابل اعتمادی درباره اجتهاد پیامبر در حوزه احکام شرعی وجود ندارد.

دلیل چهارم

اجتهاد پیامبر از دو حال خارج نیست: یا خداوند به وی اذن اجتهاد داده است یا بدون اذن الهی چنین کاری می‌کرده است. فرض دوم از پیامبر معصوم صادر نمی‌شود و فرض اول نیاز به دلیل دارد که در اینجا مفقود است؛ زیرا ادله‌ای که ادعا شده بر اجتهاد پیامبر دلالت می‌کند، مخدوش است و قبلاً از آنها بحث کردیم. بنابراین می‌توان گفت که نه تنها ادله خدشه‌ناپذیری بر اجتهاد پیامبر نداریم، بلکه برعکس ادله متقنی بر عدم اجتهاد پیامبر در حوزه احکام شرعی وجود دارد.

۷۳. برای اطلاع بیشتر ر. ک: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۹۱؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۶ به بعد؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۰.